

بررسی تاثیر فرهنگ استراتژیک بر سیاست خارجی فدراسیون روسیه

^۱ مصطفی زهرانی

^۲ صارم شیرواند

به دنبال شکل‌گیری مناظره چهارم در عرصه نظریات روابط بین‌الملل، فرهنگ از اهمیتی برابر با مولفه‌های مادی در شکل‌دهی به رفتار کشورها برخوردار گردید. در بستر و چارچوب این نظریات، فرهنگ به‌طور اعم و فرهنگ استراتژیک به‌طور اخص از جمله عوامل داخلی شکل‌دهنده به مبانی هویتی هر بازیگر در عرصه روابط بین‌الملل مطرح می‌شود که با تأثیرگذاری بر نگرش نخبگان و دولتمردان و همچنین جامعه یک کشور، قابلیت اثرگذاری بر نحوه عملکرد یک کشور عرصه سیاست خارجی و محیط بین‌المللی را دارا می‌باشد. بدین ترتیب شناسایی مولفه‌های شکل‌دهنده به مبانی هویتی یک کشور و از آن جمله فرهنگ استراتژیک کشورها، کمک بسیار موثری در فهم چرایی کنش کشورهای مختلف در عرصه سیاست خارجی از جمله قدرت‌های بزرگی چون فدراسیون روسیه به دست خواهد داد. در این مقاله، سوال اصلی این است که فرهنگ استراتژیک بر سیاست خارجی فدراسیون روسیه چه تاثیری داشته است؟ و فرضیه مقاله عبارت است از اینکه که فرهنگ استراتژیک روسیه با منطقی تدافعی متشکل از مولفه‌هایی همچون تصور تهدید، ویژگی‌های ژئوپلیتیک و نگاه توسعه‌طلبانه، اندیشه قدرت بزرگی و تلاش برای هژمون منطقه‌ای شدن، اقتدارگرایی غالب و گفتمان ملی‌گرایی روسی و هویت اسلاو-ارتدوکس، بر روی ساختار تصمیم‌گیری استراتژیک و الگوی رفتاری این بازیگر در عرصه سیاست خارجی و محیط بین‌المللی تاثیر عمیقی دارد. روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی است.

واژه‌گان کلیدی: فرهنگ استراتژیک، سازه‌انگاری، هویت، سیاست خارجی و فدراسیون روسیه.

^۱ نویسنده مسئول، استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: mostafazahrani@yahoo.com

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته مطالعات اوراسیا، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email:sarem_26@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۲۰ و تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۳۱

مقدمه

رهیافت فرهنگ استراتژیک از مفهوم گرایش فرهنگی برای تبیین روشن یا ضمنی این نکته استفاده می‌کند که دولت‌های متفاوت، اولویت‌های استراتژیک متفاوتی دارند و چنین اولویت‌هایی نیز از تجارب آنها از زمان شکل‌گیری تاکنون، ریشه گرفته و تحت تأثیر میزانی از ویژگی‌های فلسفی، سیاسی، فرهنگی و شناختی دولت و نخبگان آن می‌باشد. اصولاً ظهور نقش فرهنگ در امنیت ملی و رفتارهای استراتژیک با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی قرین بوده است. هر چند در گذشته به‌ویژه در دوران ماقبل جنگ سرد و اوایل این دوران به فرهنگ به‌عنوان مقوله‌ای تأثیرگذار در رفتارهای استراتژیک توجه شده بود در دوران جنگ سرد واقع‌گرایی سایه خود را بر تمام مباحث استراتژیک این دوران افکند و به‌خصوص نظریه‌های فرهنگ پایه در تشریح و تحلیل رفتارهای استراتژیک به‌شدت در حاشیه قرار گرفت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ناتوانی واقع‌گراها در تحلیل و پیش‌بینی این واقعه براساس آموزه‌های خود، باعث تضعیف این نظریه و جان‌گرفتن مجدد نظریه‌های فرهنگی گردید. تاجایی که طرفداران نظریه‌های فرهنگی و همچنین سازه‌انگاران تلاش نمودند تا به تحلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شبیه‌سازی پیش‌بینی آن بپردازند. آغاز دوران جدید خود شروعی مجدد بر تقویت نظریه‌های فرهنگ پایه بوده است؛ به همین علت مباحث مرتبط با فرهنگ استراتژیک به‌عنوان مقوله‌های مرتبط با مطالعات امنیتی بال و پر گشود و در حال حاضر تلاش دارد که به تبیین، پیش‌بینی و تحلیل رفتارهای استراتژیک یا امنیت پایه بپردازد (عبدالله خانی، ۱۳۸۶: ۱۸).

در واقع تا پیش از دهه ۷۰ میلادی توجه زیادی به موضوع فرهنگ استراتژیک وجود نداشت و تنها برای چندین دهه است که اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل به مطالعه، فرهنگ استراتژیک به عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات تحلیلی برای فهم و ادراک زمینه‌ساز سیاست خارجی کشورها پرداخته‌اند. این علاقه سیاسی احیا شده در تشخیص انگیزه‌ها، منافع و انگاره‌های فرهنگی در سیاست خارجی کشورهای قدرتمندی مانند فدراسیون روسیه اتخاذ نگاهی عمیق‌تر به فرهنگ استراتژیک را در زمان کنونی ضروری ساخته است. این مقاله، ضمن تایید ظرفیت فرهنگ استراتژیک در ارائه فهمی بهتر از سیاست خارجی کشورها تلاش دارد تا با به تصویر کشیدن مولفه‌های فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه، تأثیر آن را در عرصه سیاست خارجی این کشور مورد بررسی قرار دهد.

بنابراین، سوال اصلی مقاله این است که فرهنگ استراتژیک بر سیاست خارجی فدراسیون روسیه چه تاثیری داشته است؟ فرضیه مقاله عبارت است از اینکه که فرهنگ استراتژیک روسیه با منطقی تدافعی متشکل از مولفه‌هایی همچون تصور تهدید، ویژگی‌های ژئوپلیتیک و نگاه توسعه‌طلبانه، اندیشه قدرت بزرگی و تلاش برای هژمون منطقه‌ای شدن، اقتدارگرایی غالب و گفتمان ملی‌گرای روسی و هویت اسلاو-ارتدوکس، بر روی ساختار تصمیم‌گیری استراتژیک و الگوی رفتاری این بازیگر در عرصه سیاست خارجی و محیط بین‌المللی تاثیر عمیقی دارد. روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی است.

چارچوب نظری

اگر بنا باشد که ریشه‌های فکری و نظری مفهوم فرهنگ استراتژیک را در نظریات مختلف روابط بین‌الملل بررسی گردد، مشاهده خواهد شد که هرچند در نظریات مختلف روابط بین‌الملل تا اندازه‌ای به موضوع فرهنگ توجه شده است با این حال، مفهوم فرهنگ استراتژیک و نظریه سازهانگاری^۱ درهم تنیدگی بسیاری دارند. این نظریه از این لحاظ حائز اهمیت است که به انگاره‌های ذهنی و هنجاری در کنار انگاره‌های مادی توجه ویژه‌ای را معطوف می‌سازد. به عبارت دیگر در اغلب نظریه‌های اصلی حوزه روابط بین‌الملل برای موضوع فرهنگ به‌طور عام و فرهنگ استراتژیک به‌طور خاص نقش ثانویه و کم اهمیتی قائل گردیده‌اند و در برخی از نظریه‌های رادیکال^۲ نیز که این موضوع اهمیت بیشتری می‌یابد به عوامل مادی در شکل‌دهی به رفتار خارجی کشورها اهمیت کمتری داده می‌شود، اما نظریه سازهانگاری، نظریه‌ای است که با رویکرد میانه‌ای تلاش دارد در جایگاه میانه‌ای مابین نظریات خردگرایانه^۳ و پساساختارگرایانه^۴ قرار گیرد. لذا توجه خود را به عوامل ذهنی و هنجاری و به‌طور کلی بر عوامل فرهنگی در کنار عوامل مادی معطوف می‌سازد از این رهگذر تلاش دارد رفتار کشورها را در عرصه سیاست خارجی تبیین نماید (جعفری‌ولدانی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۶۶-۱۶۷).

^۱. Constructivism

^۲. Radical Theories

^۳. Rational

^۴. Post Structuralist

در نظریه سازه‌انگاری نقشه پژوهش و تحقیق با توجه به تشکیل هویت^۱ بر اساس فرایندهای سازمانی^۲، تاریخ^۳، سنت^۴ و فرهنگ اختصاص دارد. در این رابطه هادسن^۵، اذعان می‌دارد که سازه‌انگاری، فرهنگ را به‌عنوان یک سیستم در حال تکامل اشتراک معانی حاکم بر ادراکات^۶، ارتباطات^۷ و کنش‌ها می‌بیند. فرهنگ هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت به کنش شکل می‌دهد در واقع در لحظه کنش، فرهنگ قواعد و ساختاری که موقعیت و شرایط را تعریف می‌کند، مهیا می‌نماید و از طرفی، استراتژی را برای موفقیت مشخص می‌کند (Hudson, 1997: 29). اما سازه‌انگاری در وهله اول در سطح سیستمی بر ساختارهای اجتماعی تمرکز دارد و به همین دلیل به نقش هنجارها در امنیت بین‌المللی توجه ویژه‌ای دارد (Wendt, 1994) و در آن هنجارها به‌عنوان باورهای بین‌ذهانی تعریف شده توسط بازیگران براساس جهان طبیعی و اجتماعی، شرایط و موقعیت آنها و فرصت‌های کنش آنها، تعریف می‌شوند (Wendt, 1995: 73-74).

توجه به این نکته بسیار مهم است که سازه‌انگاری بر ساخت اجتماعی واقعیت تاکید می‌کند که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرند و معنا پیدا می‌کنند و این معنا سازی است که به واقعیات جهانی شکل می‌دهد. در نظریه سازه‌انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۵) و روابط میان دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائل هستند. الکساندر ونت^۸ از جمله پیشگامان این مکتب است که نظریه خود را بر اساس دو محور «ساختار»^۹ و

1. Identity

2. Organizational Process

3. History

4. Tradition

5. Hudson

6. Perceptions

7. Communications

8. Alexander Wendt

9. Structure

«عامل^۱» بنا کرده است. در واقع، وی به این مساله اعتقاد داشت که «ساختار و عامل عناصری توصیفی برای درک تعاملات انسانی در قالب یک جامعه و تشریح پدیده اجتماعی هستند. بر این اساس به جای ساختاری کردن از «تعامل اجتماعی^۲» و به جای واقع‌گرایی علمی^۳ از «سازنده‌گرایی» استفاده نمود (خبیری، ۱۳۷۸: ۱۶۹). سازه‌نگاری عنوان می‌کند، بازیگران بر حسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود که برآمده از هویت آنها است دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل واقعیت را می‌سازند و آنگاه در تعامل با واقعیت ساخته می‌شوند (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۶-۲۱۷). از مباحث مهم در سطح هستی‌شناسی برای سازه‌نگاران بحث هویت و ساختار - کارگزار است. هویت، عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود. برای سازه‌نگاران، سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها شکل می‌دهند؛ مهم است. هویت‌ها در سیاست بین‌الملل و جامعه داخلی از نقش مهمی برخوردارند، اگرچه مولفه‌های هویت در عرصه داخلی و بین‌المللی فرق دارد، با این حال حداقل نظم و پیش‌بینی‌پذیری را ممکن می‌سازند. جهان بدون هویت‌ها، جهان هرج و مرج، غیرقابل تحمل و جهانی بسیار خطرناک‌تر از دوره آنارشی خواهد بود (Hopf, 1998: 175) به نظر سازه‌نگاران هویت امری اجتماعی است به این معنا که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود بنابراین هویت سیال است. برای همین است که در نگاه آنها، برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر می‌باشد و به تبع شکل‌گیری یک هویت جدید منافع جدید هم برای یک دولت مطرح می‌شود (Ritbergger, 2002: 124).

فرهنگ استراتژیک^۴؛ باید در نظر داشت که در مطالعات امنیتی، فرهنگ برای مدت‌های زیادی جایگاه مهمی نداشت و چندان مورد توجه نبود تا اینکه مفهوم فرهنگ استراتژیک برای اولین بار در سال ۱۹۷۷ توسط جک اسنایدر^۵ در مطالعات امنیتی معرفی و مطرح گردید (Snyder, 1977) و حال در سال‌های اخیر، مطالعه فرهنگ استراتژیک محبوب شده است و به‌طور مرسوم به‌عنوان مجموعه اعتقادات، فرضیه‌ها، رویکردها، هنجارها، دیدگاه‌های جهانی و الگوهای رفتاری همیشگی که توسط تصمیم‌گیرندگان استراتژیست در

1. Agent

2. Social Interaction

3. Scientific Realism

4. Strategic Culture

5. Jack Snyder

زمینه اهداف سیاسی جنگ و بهترین روش دستیابی به آن اهداف، مشخص و معین شده است. سه گفتمان در فرهنگ استراتژیک را از یکدیگر می‌توان تشخیص داد. گفتمان اول در اوایل دهه ۸۰ میلادی ظهور کرد. این گفتمان به طور عمده به توضیح چرایی تفاوت ظاهری استراتژی هسته‌ای شوروی و آمریکا پرداخت و پاسخ خود را بر این مبنا استوار کرد که این تفاوت‌ها، ناشی از تغییر منحصر به فرد در متغیرهای کلان است که عمیقاً در تجارب تاریخی، فرهنگ سیاسی و جغرافیای شوروی ریشه دارد. گفتمان دوم که در اواسط دهه ۸۰ میلادی ظهور کرد، رویکرد نسبتاً متفاوتی را در خصوص فرهنگ استراتژیک اتخاذ می‌نماید. این گفتمان، فرهنگ استراتژیک را در واقع استراتژی اعلامی و ابزاری در جهت تأمین و پیشبرد استراتژی واقعی که عملیاتی خوانده می‌شود، می‌داند. گفتمان سوم در اواسط دهه ۹۰ میلادی ظهور کرد و به نظر می‌رسد در میان گفتمان‌های سه گانه از قدرت تبیین‌کنندگی بهتری برخوردار است. این گفتمان، فرهنگ استراتژیک را مجموعه‌ای مستقل قلمداد کرده و حوزه‌های کارکردی آن را از بخش نظامی به سایر بخش‌ها تسری می‌دهد و به نوعی دارای یک رویکرد موسع می‌باشد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۲).

توجه به این نکته بسیار مهم است که برای یک تحلیل مفید در زمینه فرهنگ استراتژیک لزوماً باید از بحث نظری استفاده نمود، بر این اساس، فایده فرهنگ استراتژیک برای تحلیل امنیتی به این بستگی دارد که آیا اعتقادی وجود دارد که مفهوم فرهنگ استراتژیک باید برای توضیح^۱ و ادراک^۲ تصمیم‌گیری استراتژیک مورد استفاده قرار گیرد یا خیر؟ توضیح و ادراک به دو نگرش مجزا از هم در زمینه سیاست‌های بین‌المللی اشاره می‌نماید؛ در واقع رویکرد توضیحی شرایط ساختاری و علی سیاست‌های بین‌المللی را مورد تاکید قرار می‌دهد در حالی که رویکرد ادراکی بر چگونگی شرایط بازیگران از طریق عواملی همچون قوانین، مقاصد و اهداف، متن و زمینه^۳ آنها تمرکز دارد (Komrij, 2012). آلائیستر جانستون^۴ معتقد است که فرهنگ استراتژیک، تصمیم‌گیری استراتژیک^۵ را شکل‌دهی و معین می‌نماید. وی به فرهنگ استراتژیک به‌عنوان متغیر مستقل بالقوه توجه می‌نماید که

^۱ . Explain

^۲ . Understand

^۳ . Context

^۴ . Alistair Johnston

^۵ . Strategic Decision-Making

باید برای پیش‌بینی استراتژیک مورد استفاده قرار بگیرد. همچنین وی استدلال می‌نماید که فرهنگ استراتژیک باید به‌عنوان یک مفهوم در نظر گرفته شود که می‌تواند از متغیرهای غیرفرهنگی متمایز گردد (Johnston, 1995:45-46). البته نسبت به این رویکرد جانستون محدودیت‌هایی هم وجود دارد درحقیقت، غیرممکن به نظر می‌رسد که فرهنگ استراتژیک را از متغیرهای غیراستراتژیک متمایز نمود. در واقع، فرهنگ در میان مشکل‌ترین مفاهیم اساسی قرار دارد، بدین ترتیب عملیاتی کردن فرهنگ استراتژیک یک کار بسیار سخت و دشوار می‌باشد. یافتن داده‌های قابل مشاهده و قابل سنجش (داده‌های کمی) برای اثبات وجود یک فرهنگ استراتژیک خاص تقریباً می‌تواند غیرممکن جلوه نماید (Poore, 2003:283). بر این اساس مفهوم فرهنگ استراتژیک به این معنا اگر یک دولت دارای فرهنگ استراتژیک X باشد رفتار Y از وی سرخواهد زد، چندان مفید نیست و در حقیقت کارایی مطلوب را نخواهد داشت (Komrij, 2012). کولین‌گری^۱ در موضع مخالفت در زمینه رویکرد توضیحی فرهنگ استراتژیک می‌گوید، «فرهنگ استراتژیک به جای تشریح و توضیح علی رفتار، زمینه لازم را برای فهم و ادراک مهیا می‌نماید» (Gray, 1999:49).

در واقع، طبق نظر برخی از اندیشمندان، استفاده از فرهنگ استراتژیک برای نظریه‌پردازی نظر به ماهیت منحصر به فرد فرهنگ، بی‌معنا و مفهوم است (Glenn, 2009:539) و درحقیقت برای فهم و ادراک تصمیم‌گیری‌های استراتژیک دولت است که فرهنگ استراتژیک همچنان لازم و ضروری جلوه می‌نماید. تصمیم‌گیری‌های استراتژیک توسط انسان‌ها و نهادهای برخاسته از آنها انجام می‌گیرد و از طرفی یک تصمیم‌ساز استراتژیک نمی‌تواند، همچون یک لوح سپید و بدون پیش‌فرض ذهنی به مسائل امنیتی بپردازد، بلکه هر انسانی که در تصمیم‌سازی درگیر است، یک موجود فرهنگ‌پذیر است که دارای اعتقادات، فرضیات و هنجارهایی است که دانش او را برای کنش و عمل تشکیل می‌دهد. در حقیقت، رفتار استراتژیک نمی‌تواند بدون فرهنگ باشد زیرا فرهنگ آن چیزی است که به عمل معنا می‌دهد (Gray, 1999:52). بنابراین، فرهنگ استراتژیک برای درک و فهم رفتار استراتژیک دولت لازم و ضروری است در واقع این مفهوم، یک عامل همیشه حاضر است که به شکل‌گیری تصمیم‌گیری استراتژیک کمک می‌نماید (Booth, 2005:25).

^۱.Colin Gray

کلین^۱ اذعان می‌کند که فرهنگ استراتژیک ماحصل تجربه تاریخی است. از سوی دیگر، از آنجایی که این تجربه‌ها در میان دولت‌ها متفاوت هستند، دولت‌های مختلف، فرهنگ‌های استراتژیک مختلفی را دارا هستند. اما از آنجا که میان فرهنگ استراتژیک و رفتار استراتژیک یک رابطه عمیق وجود دارد و همچنین نظر به اینکه رفتار استراتژیک بازتاب منافع یک گروه هژمونیک است باید اذعان نمود که انتخاب استراتژیک نسبت به فرهنگ استراتژیک، توسط این منافع محدود می‌شود و در حقیقت این منافع نسبت به رفتار استراتژیک نوعی محدودیت و چارچوب خاص در قالب خود را اعمال می‌کنند و آن را متناسب با خود جهت‌دهی می‌کنند. لذا، اگرچه ممکن است که دولت‌ها با زبان‌های گوناگون و مختلف فرهنگ استراتژیک صحبت نمایند، اما اساساً زبان بدن و دکترین‌های عملیاتی آن دولت‌ها تقریباً شبیه به همدیگر است (Iain Johnston, 1995:40). باید به این نکته مهم توجه داشت که فرهنگ استراتژیک همچون یک ذره‌بین عمل می‌نماید که برای تحلیل دقیق‌تر، می‌توان از طریق آن ارتباط میان اهداف، انگیزه‌کنش‌های بازیگران و بحران‌های بین‌المللی را بهتر دید و الگوهای رفتاری دولت‌ها و بازیگران در مدیریت این بحران‌ها را بهتر ارزیابی و بررسی نمود. فرهنگ استراتژیک می‌تواند به‌عنوان یک میراث پایدار برای دهه‌های متمادی در تفکر استراتژیک یک کشور باقی‌ماند. به‌عبارتی، فرهنگ استراتژیک یک تلاش برای ادغام و همگرا نمودن ملاحظات و ادراکات فرهنگی، حافظه تاریخی جمعی و تاثیرات آنها بر تحلیل سیاست‌های امنیتی دولت‌ها و روابط بین‌الملل است (Al-Rodhan, July 2015).

فرهنگ استراتژیک به‌وسیله بخش‌های سازنده و تکوینی در زمان بحران‌ها شکل می‌گیرد و تحت تاثیر تجارب گذشته می‌باشد. از طرفی باید دقت داشت که فرهنگ استراتژیک می‌تواند به‌طور اساسی و یا تدریجی طی زمان تغییر نماید. باورها، احساسات، ترس‌ها، آرمان‌ها و اهداف ابعاد غیرقابل مشاهده هر فرهنگ استراتژیک محسوب می‌شوند که در واقع شامل ارزش‌هایی می‌شوند که به فرهنگ استراتژیک کیفیت و مشخصات و مختصات آن را می‌دهند. این عناصر اساسی که در هر فرهنگ استراتژیک هستند، نشأت گرفته از تجارب سازنده هستند و درونی شده‌اند (Balamir Coşkun, 2007:74).

^۱. Bradley S. Klein

جک اسنایدر معتقد است که تحلیل زمینه فرهنگی^۱ به محققان اجازه بررسی این موضوع را می‌دهد که چگونه تجربیات سازنده دولت و مختصات و مشخصات فرهنگی آن به منافع استراتژیک شکل می‌دهد. آنچنان که از اواخر دهه ۷۰ میلادی مفهوم فرهنگ استراتژیک در چندین مورد برای مشاهده ابعاد اصلی سیاست‌های امنیتی یک دولت خاص مورد استفاده قرار گرفته است. با استفاده از مفهوم فرهنگ استراتژیک برای مطالعات موردی خاص، محققان تلاش می‌کنند که استمرار و تغییر در سیاست‌های امنیت ملی دولت‌ها و بازیگران را تشریح نمایند. به هر حال، مطالعه فرهنگ استراتژیک برای ایجاد یک چارچوب مورد استفاده قرار گرفته است که می‌تواند به این سوال جواب دهد که چرا گزینه‌ها و انتخاب‌های سیاسی خاصی توسط دولت‌ها اتخاذ و پیگیری می‌شود. تحلیل فرهنگ استراتژیک به‌عنوان یک ابزار تحلیلی بسیار سودمند تلقی می‌شود که به تاثیر ارزش‌ها و اعتقادات بر روی سیاست خارجی و امنیتی دولت‌ها توجه می‌نماید (Ibid, 75).

بنیان‌های فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه

فرهنگ استراتژیک روسیه، ریشه بسیار عمیق در عناصر جغرافیایی و معنایی تاریخ این کشور دارد. عناصر مهم این فرهنگ استراتژیک، همیشه امنیت را به علت نبود حائل‌های طبیعی و فیزیکی از طریق گسترش ارضی دنبال نموده است. این تمایل توسعه طلبانه به وسیله پیوند با یک ماموریت مسیحایی در حوزه مسیحیت ارتدوکس تقویت شده است. ترکیب این عناصر با همدیگر، یک بینش استثنائگرای تحت لوای این ادعای روسیه که این کشور باید به‌عنوان یک قدرت بزرگ شناسایی گردد را تقویت نموده است. قلمرو پهناور روسیه، درک و فهم آسیب‌پذیری‌های امنیتی و جمعیت ناهمگن به استقرار یک حکومت متمرکز اقتدارگرا که منجر به حفظ تنش‌های داخلی شده، گردیده است؛ این در حالی است که در مقابل فشارهای خارجی از طریق رفتارهای دفاعی و تهاجمی متناوب مقاومت می‌کند. این عناصر پایدار فرهنگ استراتژیک روسیه منجر به تردید میان احساس ضعف و تفوق نسبت به غرب شده است. این غرب محوری یک نوع تردید نسبی را در محور آسیایی سیاست خارجی، اتکای شدید به ابزارهای نظامی در سیاست ملی و یک تعادل مستمر میان تقابل و تعامل در امور و روابط بین‌المللی را در پی داشته است (Facon, 2016).

^۱. Cultural Background

فرهنگ استراتژیک روسیه فقط محصول فرهنگ نظامی آن نیست و یا این حوزه تنها حوزه‌ای نیست که در آن فرهنگ استراتژیک احساس می‌شود. فرهنگ استراتژیک روسیه همچنین به شدت تحت تاثیر فرهنگ سیاسی است در عین حال بر سیاست خارجی روسیه تاثیر عمیق داشته است. در زمینه عوامل مهم و تعیین کننده فرهنگ استراتژیک یک دولت می‌توان به عواملی نظیر چگونگی تعریف قدرت سیاسی، کسب آن و مشروعیت‌یابی آن و نحوه استفاده از آن و همچنین چگونگی توجه، نگاه و صحبت، تقابل یا تعامل با جهان بیرونی در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره نمود (Eitelhuber, 2009:4). برای درک بهتر فرهنگ استراتژیک روسیه باید عوامل و عناصر مهم و تشکیل دهنده آن که بر توسعه ابعاد مختلف این فرهنگ تاثیر دارد اشاره نمود.

تصور تهدید^۱؛ در سرتاسر تاریخ روسیه از دوران امپراتوری روسیه تا دوره اتحاد جماهیر شوروی، موضوع وجود داشتن اهداف تهاجمی امپریالیستی دولت‌های همسایه غالب بوده است و بر شکل‌گیری تصور تهدید روسی تاثیر داشته است. براین اساس این مساله بر اهداف روسیه برای نوسازی نیروهای نظامی این کشور تاثیر گذاشته است و از سوی دیگر اقتصاد و سیستم سیاسی روسیه در جهت تقویت دولت می‌باشد (Eitelhuber, 2009:4). تاریخ روسیه استمرار طولانی مدت منازعات داخلی میان گروه‌های مختلف جامعه روسیه و شاهزاده‌نشین‌هایی که روسیه را تشکیل می‌دانند و همچنین حملات نظامی مختلف از خارج به روسیه را نشان می‌دهد. از بنیان اولین دولت اسلاو شرق یعنی کیف-روس^۲ (۸۲۶-۱۱۸۵) که توسط اردوی زرین^۳ (مغول‌ها) فتح و مغلوب شد برای حدود دو قرن (در کنار دیگر امیرنشین‌ها که در نهایت روسیه را تشکیل دادند)، هارتلند روسی به صورت مکرر مورد تهاجم و حمله قدرت‌های خارجی بوده است. در سال ۱۵۷۱ تاتارها و مجدداً در سال ۱۶۱۰ لهستانی‌ها مسکو را به آتش کشاندند. پادشاه سوئد، چارلز دوازدهم^۴ در دوره پترکبیر به روسیه حمله کرد، اما از رسیدن به مسکو بازماند و موفق نشد، اما تحمل این شکست باعث شد که بسیاری دیگر این رویا را در خود برای حمله مجدد به روسیه بیروانند، ناپلئون^۵ در سال ۱۸۱۲ نیز به روسیه

^۱ .Threat Conception

^۲ .Kievan Rus

^۳ .Golden Horde

^۴ .Charles XII

^۵ .Napoleon Bonaparte

حمله نمود؛ این حمله تلفات سنگینی را بر روسیه تحمیل نمود. در واقع، ناپلئون تقریباً موفق شد که مسکو را فتح کنند، اما در نهایت با تلفات سنگینی که روس‌ها متحمل شدند، مجبور به عقب‌نشینی گردید (Eitelhuber, 2009: 5).

جنگ ۱۹۰۴-۱۹۰۵ روسیه و ژاپن هم حادثه دیگری است که بر شکل‌گیری فرهنگ استراتژیک روسیه تاثیر داشته است. طی این جنگ روسیه بخش عمده‌ای از نیروی دریایی خود را از دست داد. این جنگ با اولین پیروزی تاریخی یک قدرت آسیای بر یک قدرت اروپایی در دوران مدرن به پایان رسید. از نتایج این جنگ ایجاد یک بحران اقتصادی شدید در روسیه بود که در نهایت به انقلاب بلشویک‌ها^۱ گردید. طی قرن بیست و یکم روسیه دو ضربه سنگین را در دو جنگ جهانی، همراه با تهاجم شدید لهستان در سال ۱۹۲۰ تحمل نمود. این جنگ‌ها در حافظه جمعی و تاریخی روسیه زخم‌های عمیقی را برجای گذاشت. بسیاری منازعات داخلی، مانند جنگ داخلی مصیبت‌بار که در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ایجاد گردید و همچنین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به‌عنوان تهدیدهای شدیدی برای وحدت و یکپارچگی روسیه تلقی می‌شدند همچنین به خاطر این منازعات، روسیه در پی انحلال اتحاد جماهیر شوروی بخش اعظمی از قلمرو خود را از دست داد و به دنبال آن جنگ‌های تجزیه‌طلبانه در قفقاز به وجود آمدند. باید اذعان داشت که در بسیاری از موارد قدرت‌های خارجی یکی از طرفین منازعه در روسیه را یاری نموده‌اند یا حداقل به انجام این کار متهم شده‌اند (Eitelhuber, 2009:6).

در واقع، اضطراب ناشی از اقدامات و رفتارهای غرب در منطق و تفکر روسی، ریشه در احساس خطر و تصور تهدید^۲ سنتی روسیه دارد که پایه و اساس آن احساس عمیق ناامنی و به‌طور کلی تفسیر ژئوپلیتیک امور بین‌المللی است. به‌طور خاص با وجود این حقیقت که روسیه دارای قلمروی وسیع است، اما در بخش اروپایی خود دارای عمق استراتژیک^۳ نیست و آنچنان که عنوان شد، بارها مورد حمله و تجاوز به‌سیله دشمن‌های مختلف (تاتارها، سوئد، لهستان، فرانسه و آلمان) از جانب غرب شده است. بر این اساس، روسیه همیشه در پی مناطق حائل^۴ بوده است. روس‌ها هنوز به مفهوم ژئوپلیتیک مکیندر^۱ که منطقه اوراسیا را در تعریف

^۱. The Bolshevik Revolution

^۲. Conception Threat

^۳. Strategic Depth

^۴. Buffer Zones

خود هارتلند^۲ یا قلمرو استراتژیک^۳ که تسلط بر آن کلید اصلی تسلط بر جهان است، قلمداد نموده بود؛ علاقه بسیاری دارند. بنابراین روس‌ها همیشه این ایده را با خود داشته‌اند که به زودی روسیه ضعیف‌تر می‌شود که اتفاق افتادن آن به خاطر ترس از دست دادن مناطق حائل سنتی مثل اوکراین است که با نزدیکتر شدن ناتو به مرزهای روسیه رخ می‌دهد و ممکن است غرب برای تسلط کامل بر جهان به آنها حمله نماید. برای جلوگیری از این دیدگاه خطرناک، روسیه عادت دارد که به یک قدرت نظامی عظیم تکیه و اعتماد نماید. این مساله (داشتن یک مولفه نظامی قوی در فرهنگ روسیه) توسط امپراتوری روسیه تزاری شروع گردید سپس توسط اتحاد جماهیر شوروی ادامه یافت و اکنون توسط فدراسیون روسیه یا در حقیقت روسیه مدرن به‌عنوان یک ابرقدرت هسته‌ای^۴ توسعه یافته است. سرگئی کاراگانوف^۵ رئیس شورای سیاست خارجی و دفاعی^۶، عنوان می‌کند که «سلاح‌های هسته‌ای را بعضی اوقات توسط خداوند برای حفاظت از نوع بشر فرستاده می‌شود». همچنین وی می‌گوید «برای اولین بار در تاریخ هیچ چیز روسیه را در منطقه تهدید نمی‌کند و این به خاطر سلاح‌های هسته‌ای و عدم تضاد و تناقض با دولت‌های دیگر است» (Sinovets, 2016: 419)

ویژگی‌های ژئوپلیتیک و نگاه توسعه‌طلبانه روسیه؛ وسعت جغرافیایی یکی از عوامل تأثیرگذار در روابط بین‌الملل است. در مورد روسیه که بزرگ‌ترین کشور در میان همه کشورهای جهان است باید اذعان داشت که این کشور با بیش از هفده میلیون کیلومترمربع وسعت، حدود ۱۱,۵ درصد خشکی‌های کره زمین را در خود جای داده است. اگرچه این ویژگی شرایط مناسبی را به لحاظ برخورداری از قلمرو سرزمینی و منابع طبیعی آن برای روسیه فراهم آورده است، اما نکته حائز اهمیت در این‌باره توسعه ناموزون در تمامی نقاط این سرزمین است. به طوری که مناطق دور از مرکز در سطوح نازل‌تری از توسعه قرار دارند. علاوه بر این به عقیده بسیاری از نویسندگان روسی، یکنواخت بودن زمین و نامحدود بودن فضا، روحیه و خصایص و طرز تفکر و حتی عقاید مذهبی مردم روسیه را تحت تأثیر و نفوذ

^۱. Mackinder

^۲. Heartland

^۳. Strategic Territory

^۴. Nuclear Superpower

^۵. Sergey Karaganov

^۶. The Council on Foreign and Defense Policy

قرار داده است (کرمی و کرامتی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۰۷). میان وسعت یک کشور و ساختار اقتدار سیاسی آن ارتباط وجود دارد. در مورد دولت روسیه وسعت سرزمینی یکی از مهم‌ترین عواملی است که مستقیماً با ساختار اقتدار سیاسی این کشور در ارتباط است. در واقع، یکی از ویژگی‌های ژئوپلیتیک مهم و تأثیرگذار بر تصمیم‌سازی سیاست‌خارجی این کشور است. موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیک روسیه در کنار ترکیب متنوع قومی، نژادی و مذهبی، موجب شده است تا نگرش امنیتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست‌خارجی روسیه داشته باشد و در تعامل این کشور با نظام بین‌الملل نقش به‌سزایی ایفا کند زیرا روسیه نمی‌تواند نگرانی‌های امنیتی خود به‌ویژه در مرزهای جنوبی و حلقه‌های امنیتی‌اش را نادیده بگیرد (سیمبر و شیراوند، ۱۳۹۴: ۱۸۵).

مسکو در نگاه خود به منطقه اوراسیا نوعی نگرش توسعه‌طلبانه دارد و در این حوزه دارای رویکردی امنیت محور می‌باشد. موقعیت ژئوپلیتیک روسیه و ذهنیت تاریخی روس‌ها باعث شده است که در بازنمایی هویت ژئوپلیتیک خود، حوزه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را از نظر تاریخی متعلق به خود می‌داند. نکته بارز در تفکر روسی این است که در ذهن روسی مفهوم قلمرو همیشه تا مرزهای خارج نزدیک ادامه داشته است و الزاماً منطبق بر مرزهای سرزمینی آن نبوده است (De Maio, 2016: 6-7). در رابطه با اقدامات روسیه در منطقه اوراسیا از جمله در اوکراین و به‌ویژه الحاق کریمه باید ابتدا به هراس تاریخی روس‌ها از محور اوکراین اشاره کرد. در سال ۸۷۸ میلادی سرزمین تحت کنترل کی‌یف-روس نامیده می‌شد (روسیه کیفی) که متشکل از روسیه سفید، روسیه اروپایی و اوکراین بود. این محور از همان ابتدا خط مواجهه با تهاجم از جنوب و جنوب غربی بود. این واقعیت تاریخی نقش پررنگی در به‌وجود آمدن حس ناامنی روس‌ها داشته است. براساس همین آگاهی به ناامنی تاریخی است که به توسعه ارضی جایگاه استراتژیک اعطا کرده‌اند و با تکیه بر همین استدلال به توجیه تدافعی بودن اقدامات تهاجمی خود دست زده‌اند. اینکه چرا رهبران روسیه طی سده‌ها چنین اسیر تفکر ژئوپلیتیک بوده‌اند تا حدود زیادی به همین دغدغه‌های تاریخی در رویکرد روان شناختی نخبگان روسی بازمی‌گردد (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۸۰). باید اذعان داشت که روس‌ها مهم‌ترین اقدام برای زنده ماندن در محیط و فضای بین‌المللی را الحاق زمین‌های مجاور خود می‌دانند و البته این عمل را بیشتر ترجیح می‌دهند که به صورت پیشگیرانه انجام دهند. آنچه مسلم است این که روسیه حمله ناپلئون و هیتلر از طریق دروازه و ورودی غربی خود را

فراموش ننموده و براین اساس همواره قائل به وجود یک سرزمین حائل میان خود و آنگلا ساکسون‌ها می‌باشند (Kaddorah, 2014:5).

اندیشه قدرت بزرگی و تلاش برای تبدیل شدن به یک هژمون منطقه‌ای؛ این انگاره یکی از مولفه‌های ثابت فرهنگ استراتژیک روسیه در دوران پساشوری می‌باشد. فدراسیون روسیه همیشه به دنبال این بوده که خود را به عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی بازنمایی کند. برای عموم مردم روسیه و نخبگان روس، افول و از کف دادن موقعیت و جایگاه ابرقدرتی در ساختار نظام بین‌الملل قابل‌باور نبود چراکه در یک دورانی این کشور با ایالات متحده آمریکا در تمامی عرصه‌های گوناگون رقابت تنگاتنگی داشت، اما در دوران پسافروپاشی، واقعیات تلخ ناشی از پسرفت‌های این دوره، تلاش برای بازگشت به سطح آمریکا را پرهزینه، سخت و غیرقابل‌باور می‌نمود (Bendersky, 2005).

مرور تاریخ سیاست خارجی دوره‌های تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و روسیه پساشوروی حاکی از آن است که ایده «روسیه به مثابه یک قدرت بزرگ^۱»، تأثیری مستمر بر ذهنیت روس‌ها داشته و در مقاطع مختلف ضعف و قدرت به عنوان یک اصل غیرقابل اغماض مطرح نظر آنها بوده است. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه و سیاستگذاران خارجی این کشور همواره در محذور پاسخ به پرسش‌های اساسی پیرامون هویت جدید این بازیگر بوده‌اند. از آنجا که هویت یکی از تعیین‌کننده‌ترین مؤلفه‌ها در چگونگی رفتار کشورها در عرصه خارجی است، پاسخ به این سوالات ترجمانی از چگونگی تأکید روسیه به جریان‌یابی روابط خود با سایر هویت‌های فعال در نظام بین‌الملل، تعریف مسکو از نقش و اهداف بلندمدت خود در این عرصه‌ها و سازوکارهایی بود که روسیه می‌توانست برای احیاء موقعیت «قدرت بزرگی» خود از آنها بهره ببرد (Godzimirski, 2008:17).

در ساختار جدید نظام بین‌الملل، مهم‌ترین هدف استراتژی فدراسیون روسیه، معرفی خود به عنوان یک موجودیت تاریخی، شناخته و ادراک شده و نیز بهره‌گیری از این استراتژی به عنوان راه برون‌رفت از بحران هویت ملی خود است (Wyllie, 2006:168). پوتین در دوران ریاست جمهوری خود همیشه به راهبرد قدرت بزرگ مدرن هنجارمند به عنوان یک سازوکار مناسب برای احیای جایگاه و قدرت روسیه در عرصه جهانی متعهد بوده است. بر این اساس،

^۱. Russia As a Great Power

وی مبادرت به انجام دو سیاست نمود؛ نخست اینکه روسیه را به سرعت به تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی سوق داد و نیز برای رسیدن به درک مشترک با غرب - به عنوان راهی برای دستیابی به شناخت بهتر از مسائل و یافتن سازوکاری برای جستجوی مشترک راه حل - تلاش کرد. در عین حال وی خود را ملزم و متعهد به حفظ منافع و خصوصیات ویژه روسیه می دانست. پوتین بر این باور بود که این مفهوم در جایگاه یک الگوی پایدار تاریخی و فرهنگی، بدون توجه به شرایط داخلی، به نوع درک روسیه از تحولات بین المللی شکل می دهد (کولایی و نوری، ۱۳۸۹: ۲۱۷-۲۱۸). این استراتژی اصل ثابت و پایدار سیاست خارجی پوتین بوده است. در واقع این انتخاب یک کد ژئوپلیتیک در میان دو کد همگرایی با غرب کوزیرف^۱ و ضدیت و دوری از غرب پریماکف^۲ بود که بر مبنای سیاست نگاه به شرق در عین همکاری با غرب عملیاتی گردید (Trenin, 2004).

اقتدارگرایی غالب؛ با توجه به اندازه وسیع و ماهیت چند قومی به نظر می رسد مناسب ترین نوع حکومت برای اداره روسیه و مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی این کشور که در سرتاسر تاریخ روسیه به وضوح خود را نشان داده است، رهبری اقتدارگرایانه بوده است. پتر کبیر^۳، اولین تزار روسیه، بعد از دفع یک تهاجم سنگین، تلاش نمود که روسیه را توسط انطباق با استانداردهای اروپایی مدرن نماید. از سوی دیگر، در پی این اعمال قدرت اقتدارگرایانه، وی سنا و دیگر اصلاحات سیاسی را ایجاد نمود. با این اوصاف، تاکید اصلی اصلاحات پتر کبیر در زمینه تقویت قدرت فناوری و اقتصادی روسیه برای اصلاح ارتش و ایجاد یک نیروی دریایی مدرن روسی متمرکز گردید. در سال ۱۸۶۱ به طور عمده در پاسخ به ناآرامی های داخلی، یک سری اصلاحات سیاسی و اجتماعی در قرن ۱۹ انجام گرفت که به عنوان نمونه می توان به لغو برده داری توسط الکساندر دوم^۴ اشاره نمود. با این اوصاف روسیه به صورت یک کشور باقی ماند که نسبت به قدرت های اروپایی بخش مهمی از آزادی مدنی در آن کاهش یافته و در واقع محدود شده بود. اگرچه اصلاحات بزرگ الکساندر دوم موجب صنعتی سازی^۵ روسیه گردید، اما دولت به صورتی برنامه ریزی نمود که انقلاب صنعتی فقط به

^۱ Andrei Kozyrev.

^۲ Yevgeny Primakov

^۳ Peter the Grea

^۴ Alexander II

^۵ Industrialization

به شهرهای بزرگ محدود گردید. در واقع در بقیه سرزمین روسیه سیستم زمین‌داری^۱ همچنان به‌عنوان سیستم غالب، حیات خود را حفظ نمود. در روسیه تا سال ۱۹۰۵ نهادهای دموکراتیک در سطح دولت معرفی نشده بود و هرچه که بود دارای قدرتی کم و وابسته به تزار بود. همچنین باید اذعان کرد که همه اصلاحات عمده در روسیه با محوریت این پرسش که چگونه ثروت به دست می‌آید و چگونه قدرت نیروهای نظامی افزایش می‌یابد، صورت گرفته است. در تحلیل نهایی باید در این زمینه اذعان نمود که همه این اصلاحات به‌واسطه نیازهای سیاست خارجی و نظامی در روسیه دیکته شده بودند (Pivovarov, 2003:14).

در دوران پس از جنگ داخلی طی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، کمونیسم فقط نماینده یک اقلیت کوچک بود که باعث ایجاد یک قدرت دیکتاتوری اجتناب‌ناپذیر شده بود. بعد از آن قدرت دیکتاتوری به‌وسیله تاکید بر تهدید سرمایه‌داری، خود را توجیه می‌نمود. هفتاد سال دیکتاتوری و اقتدارگرایی کمونیسم در ایجاد یک سیستم اقتدارگرایی نقش برجسته و مهمی را ایفا نموده است. در تصور بسیاری از روس‌ها این نظام و ساختار اقتدارگرا بود که می‌توانست روسیه را در مقابله با تهدید و تهاجم نازیسم و نیز توانمند نمودن روسیه برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت طی دوران جنگ سرد یاری نماید (Kennan, 1947).

ژان پل اسکوات^۲ ریشه‌های خودکامگی دولت روسیه را در سه عامل میراث بیزانسی، میراث مغولی و سلطنت موروثی می‌داند. براین اساس، اسکوات معتقد است که دولت روسیه در زمینه معنوی از بیزانس الهام گرفته و در زمینه اداری ادامه دهنده رژیم مغولی بوده است. در حقیقت مغول‌ها مغول‌ها طی دو قرن، قدرت خودکامه و حق فتح سرزمین‌های جدید را بر مسکویی‌ها تحمیل کردند. شاید سنت استبدادی و اطاعت از حکام که روابط بین دولت و ملت روس را تعیین می‌کند از همین دوران نشأت گرفته باشد. از طرفی، تزارهای مسکو خود را مالک قلمرو خود می‌دانستند. تزار حق داشت زمین‌های خود را به هر کس که مایل باشد واگذار و آنها را دوباره متصرف شود. ژان بدن^۳ در قرن شانزدهم میلادی چنین تصور می‌کرد که رژیم مسکو و امپراطوری عثمانی شباهت زیادی به یکدیگر دارند زیرا هر دو، نوعی سلطنت اربابی بودند که صاحب جان و مال رعیت خود می‌باشند. یعنی دولت‌ها در حکم پدران خانواده‌های رعایا بودند. در

^۱. Feudalism

^۲. Jean-Paul Scot

^۳. Jean Bodin

عین حال، مورخان روسی وجود جنبه استبدادی و خودکامه دولت‌های روسیه را به سبب سرزمینی عظیم و بی‌کران یک ضرورت تلقی می‌نمایند. وجود امپراتوری هم می‌توانست متکی بر تمرکز شدید و کنترل استبدادی^۱ بر جامعه از جانب حکومت به منظور حفظ بدنه امپراتوری^۲ باشد (کرمی و کرامتی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

گفتمان ملی‌گرایی روسی و هویت اسلاو- ارتدوکس؛ ملی‌گرایی با رویکرد جاودانه‌گرایی، مبتنی بر ادعای استمرار تاریخی است؛ یعنی اینکه گفته می‌شود این مردم چندین قرن وجود داشته‌اند و تاریخ آنها به گذشته دور بازمی‌گردد که این ادعا ممکن است خیالی یا واقعی باشد. کسب استقلال ملی و تشکیل کشور اوج این تاریخ است. از این‌رو، استفاده از کلماتی مانند «احیا» و «تولد دوباره» و علاقه به باستان‌شناسی و نیاکان رواج پیدا می‌کند. ادعاهای منبعث از تاریخ همچنین برای تعیین اینکه در یک جامعه چه چیز درست و یا نادرست است، مورد استفاده قرار می‌گیرد. وقتی مردمی می‌خواهند مشروعیت ادعاهای ملت دیگری را انکار کنند، امر رایجی است که ادعا شود آنها حقیقتاً یک ملت نیستند یا از زمان‌های دور موجود نبوده‌اند یا اگر وجود داشته‌اند در جای دیگر بوده‌اند یا عوامل قدرت‌های خارجی بوده و هنوز هم ممکن است باشند. تاریخ در چنین مقوله‌ای عامل اصلی است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۸: ۱۰۱۰). چهار عناصر تاریخی تأثیرگذار بر هویت ملی روسیه را این گونه می‌توان عنوان نمود که عنصر نخست، روسیه قدرتی بزرگ است و باید رفتاری در شان و جایگاه قدرت بزرگ داشته باشد. عنصر دوم، روسیه از ۳۰۰ سال قبل از پترکبیر تا مدودیف در حوزه‌های اقتصادی، فناوری و نظامی در مواجهه با رقیبان خود با چالش‌هایی روبه‌رو بوده است و سعی دارد تا این عقب‌ماندگی را جبران کند. عنصر سوم، دغدغه استراتژیک روسیه این است که برای جبران عقب‌ماندگی و تداوم پیشرفت، کدام یک از جنبه‌های هویت ملی یا نظم سیاسی و اقتصادی داخلی و جهت‌گیری سیاست خارجی و اولویت‌های آن را مورد تأکید قرار دهد. عنصر چهارم از حدود ۲۰۰ سال قبل، بحث اصلی این است که تا چه حد لیبرالیسم غربی الگو شایسته‌ای برای روسیه است و پیامد نزدیکی با غرب برای رسیدن به اهداف آن چه می‌تواند باشد (Kuchins and Zevelev, 2012: 148).

^۱ . Авторитарный Контроль

^۲ . Имперское Тело

از سوی دیگر باید اذعان نمود که پیش‌درآمد انسجام درون‌گفتمانی، فضاهاى گفتمانی است. فضا شامل تصور کمال و گفتمانی است که ادعای پاسخگویی به تمام مشکلات و حل تعارضات موجود را دارد (Smith, 1998: 56). هویت روسیه در چهار عنصر قومیت، مذهب، نظام سیاسی و جغرافیا، یعنی ویژگی‌های قوم روس - اسلاو، مذهب ارتدوکس، نظام استبدادی تزاری و مشخصات جغرافیایی آسیایی - اروپایی نهفته است (کرمی، ۱۳۸۹: ۳۶). یکی از مهم‌ترین عوامل هویت بخش، مذهب ارتدوکس است. این مذهب نقش مهمی در حفظ و دفاع از هویت ملی، گسترش زبان و فرهنگ ملی داشته است تا آنجا که می‌توان گفت هویت روسیه با مسیحیت ارتدوکس پیوند خورده است (کلاشی، ۱۳۸۹: ۱۱۷).

کلیسای ارتدوکس پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، موقعیت اجتماعی و سیاسی مهمی یافته و نفوذ زیادی در چرخه تصمیم‌گیری کسب کرده است. به‌رغم اینکه روسیه کشوری غیردینی است در مقدمه «قانون آزادی عقیده و انجمن‌های دینی» بر سهم ویژه آیین ارتدوکس در تاریخ روسیه تأکید شده است. علاوه بر این رهبران روسیه با دعوت از رهبر کلیسای ارتدوکس در مراسم رسمی، موقعیت کلیسا را به رسمیت شناخته‌اند. این امر حداقل دو دلیل عمده دارد؛ اولاً، بیش از نیمی از مردم روسیه پیرو این دین هستند و ثانیاً، میان ملت و دولت روس و آیین ارتدوکس پیوند تاریخی برقرار است و این آیین در مقام نیروی وحدت‌بخش اقوام روس ایفای نقش کرده و به یکی از مؤلفه‌های هویتی روس‌تباران تبدیل شده است؛ یعنی کلیسای روسیه یک کلیسای قومی و ملت روس خود را ارتدوکس می‌شناسند (حسینی و شیراوند، ۱۳۹۳: ۴۰).

باید دقت داشت که پایه‌ها و بنیان‌های مذهبی سیاست خارجی فدراسیون روسیه به وضوح قابل لمس است و اگر بازیگران و دولت‌های دیگر این مساله را لمس نکنند دچار نوعی اشتباه شده‌اند در این زمینه می‌توان ایده‌های مسیحی ارتدوکسی که سیاست خارجی روسیه را در مورد بحران‌های اوراسیا از جمله بحران اوکراین هدایت می‌کند مدنظر قرار داد. در حقیقت با فهم بعد مذهبی دکترین جهان روسی^۱ پوتین، می‌توان با نگاهی عقلانی پوتین و دولت او و همچنین تلاش برای ترویج روس‌گرایی^۲ در جهان را فهمید (Payne, 2015).

1. Russky Mir

2. Russianess

بر این اساس باید توجه داشت که فضاها و رویه‌های گفتمانی، هویت روسی (اسلاو ارتدوکس) را در مرکز هویت بخشی ملی‌گرایی روسیه پسا شوروی قرار داده است. فضاهای گفتمانی^۱ روس - اسلاو، مذهب ارتدوکس، تزاریسم و امنیت ملی به‌عنوان گفتمان‌های هویتی شکل‌دهنده به هویت روسیه پسا شوروی، بازتاب بستر هنجاری آرمان‌های روسی هستند که در آن مرزهای «خود» و «دیگری»^۲ مشخص می‌شود. میان ملت و دولت روس و آیین ارتدوکس پیوند تاریخی برقرار است و این آیین در مقام نیروی وحدت‌بخش اقوام روس ایفای نقش کرده و به یکی از مؤلفه‌های هویتی روس تباران تبدیل شده است؛ یعنی کلیسای روسیه یک کلیسای قومی و ملت روس خود را ارتدوکس می‌شناسند و بدین سان گفتمان ملی‌گرایی روسی برای هژمون شدن قابلیت دسترسی^۳ و اعتبار^۴ پیدا نموده است. در این فضاهای گفتمانی، فهم نخبگان از هویت روسی تولید و بازتولید می‌شود. در واقع درک وضعیت کنونی در پیوند گذشته و حال، نمونه‌ای از بازنمایی^۵ سرنوشت مشترک در فضاها و رویه‌های گفتمانی است. استمرار و تداوم هویت‌ها در روایتی که گذشته را به حال و آینده مرتبط می‌نماید، صورت می‌پذیرد. هویت و ملی‌گرایی روسی ساختارهای هنجاری مهمی تلقی می‌شوند که در حوزه سیاست‌های امنیتی روسیه به‌طور عام و رویکردهای آن در حلقه‌های امنیتی آن نقشی اساسی دارد. این ساختار هنجاری در متن زندگی روسی روایت از خود و دیگری را بر می‌سازد (حسینی و شیراوند، ۱۳۹۳: ۴۰-۴۱).

فرهنگ استراتژیک و مفصل‌بندی^۱ گفتمان سیاست خارجی فدراسیون روسیه

شاخص‌های شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه بر رویکردهای این کشور در عرصه‌ی سیاست خارجی و الگوی رفتاری این بازیگر در محیط بین‌الملل اثرگذار است. چون به نظر می‌رسد که الگوهای رفتاری کشورها در عرصه سیاست خارجی تا حدود زیادی منعکس کننده مولفه‌های داخلی اثرگذار (از جمله؛ ایدئولوژی، ساختار تصمیم‌گیری و

^۱. Discursive Horizons

^۲. Self and Others

^۳. Availability

^۴. Credibility

^۵. Representation

^۶. Articulation

فرهنگ استراتژیک کشورها)، بر عرصه تصمیم‌گیری می‌باشد. سیاست خارجی حوزه‌های است که متضمن اقدامات، واکنش‌ها و تعاملات میان بازیگران دولتی است. سیاست خارجی فعالیتی آستانه‌ای است به این معنا که تصمیم‌گیران در مرز میان دو عرصه قرار دارند - سیاست‌های داخلی دولت و محیط خارجی آن - و وظیفه آنها برقراری تعادل میان این دو است (Evans and Newnham, 1998:179).

در بخش قبل به منابع فرهنگ استراتژیک روسیه اشاره گردید. یکی از این منابع و مولفه‌های تصور تهدید بود. باید اذعان نمود که «تهدیدها»^۱ و «تصور تهدید» از مهم‌ترین و موثرترین عناصر تشکیل دهنده مفهوم امنیت ملی روسیه تلقی می‌گردد که طی سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به اشکال مختلف موجب تغییر و تحولات محدود و بعضاً عمیق در نوع نگرش رهبران سیاسی و نظامیان نسبت به امنیت ملی و عوامل تهدیدزای آن گردیده است. روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با تهدیدهای بی‌شمار، گسترده و بعضاً عمیقی مواجه بوده و باتوجه به زمینه‌های موجود در میان رهبران سیاسی و نظامی در باز تعریف مفهوم امنیت ملی و عوامل تهدیدکننده آن توانسته از این طریق گام‌های مهمی در راستای تطبیق شرایط امنیتی خود با تهدیدهای سر برآورده جدید بردارد. این در حالی است که نکته مهمی که ما را در شناخت ریشه‌ها، عوامل و آرمان‌های رهبران سیاسی و نظامی روسیه در راستای باز تعریف مفهوم امنیت ملی روسیه یاری می‌رساند، «تهدیدها» و نقش مهم «تصور تهدیدها» از جانب مقامات مسئول در شورای امنیت روسیه می‌باشد؛ به نحوی که در صورت وجود هرگونه «تصور تهدید» در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی خود از هیچ‌گونه تلاشی درنگ به خود راه نمی‌دهند و دست کم اینکه در صورت عدم انطباق امکانات خود با اهداف در نظر گرفته شده در مفهوم امنیت ملی جدید به‌طور ظاهری و از لحاظ روانی می‌توانند، منابع تهدیدکننده قابل پیش‌بینی را تحت تاثیر خود قرار دهند. براین اساس باید توجه داشت که تهدیدها و تصورات ناشی از آن بر رویکردهای سیاست خارجی فدراسیون روسیه همیشه تاثیر داشته است (کاشفی، ۱۳۹۲).

سند استراتژی امنیت ملی و استراتژی سیاست خارجی روسیه نشان‌دهنده رویکرد امنیت محور کرملین در رابطه حوزه ژئوپلیتیک اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. در سند «استراتژی جدید سیاست خارجی روسیه» که در ۳۰ نوامبر ۲۰۱۶ به تایید پوتین رسید،

^۱ . Threats

برگسترش همکاری با کشورهای مستقل مشترک المنافع در زمینه تامین امنیت و مقابله با تهدیدها و چالش‌های مشترک همچون جدایی‌طلبی، تروریسم بین‌المللی، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت غیرقانونی تاکید شده است (The Ministry of ..., 2016).

تروریسم و جنایات سازمان‌یافته یک غده سرطانی در دولت و جامعه روسیه است. افزایش فعالیت گروه‌های افراطی، سازمان‌ها و نهادهای ملی‌گرا، مذهبی و نژادی در جهت نقض وحدت و تمامیت ارضی فدراسیون روسیه و شکست ثبات اجتماعی و سیاسی در داخل کشور، سم مهلکی برای پیشرفت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی این کشور محسوب می‌شود. از این رو است که روند تصویب قوانین مرتبط با موضوع تروریسم، پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شدت بیشتری یافته و در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ فرمان‌هایی از سوی رئیس‌جمهور جهت مبارزه با تروریسم صادر شده است (Beckman, 2007: 128-129).

مهم‌ترین چالش جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی اسلامی مربوط به جمهوری خودمختار چین است که این مساله خود تهدیدی جدی برای روسیه تلقی می‌شود، چرا که روس‌ها معتقدند حدود ۴۰۰۰ تروریست سلفی چینی در میان گروه‌های تروریستی و نیروهای داعش در سوریه در حال جنگ هستند که این مساله برای روس‌ها تهدیدی جدی علیه امنیت ملی و حلقه دوم امنیتی آنها محسوب می‌شود (Margolis, 2010).

ظهور بنیادگرایی اسلامی و بروز خشونت در قفقاز شمالی و آسیای مرکزی برای سیاست امنیتی و خارجی روسیه اهمیت وافری دارد. افراط‌گرایی اسلامی و روابط آن با افغانستان، پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی، تبدیل به تهدیدی جدی برای امنیت روسیه شده و بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان عامل خیزش و قیام برخی از مناطق علیه دولت مرکزی، همواره دولت روسیه را زیر فشار قرار داده است. بحران‌های اجتماعی - اقتصادی، اختلاف‌های قومی، مبارزه قدرت میان گروه‌های خواستار توزیع قدرت و کاهش کنترل دولت، زمینه‌های مساعدی را برای بنیادگرایی فراهم نموده است. ظهور عامل اسلام در مبارزه‌های قومی - ملی، تهدیدی جدی برای تمامیت ارضی و جنگ‌های محلی و منازعات منطقه‌ای، تهدید مهمی علیه منافع و امنیت ملی روسیه هستند. به هر حال تروریسم و بنیادگرایی تبدیل به تهدیدهایی جدی علیه نظم و قوانین داخلی روسیه شده‌اند. دو گروه مهم ساکن منطقه ساخایورت، گرایش‌های بنیادگرایانه دارند و با داعش بیعت نموده‌اند. با این حال داعش به تعهدات خود در مورد

شبه‌نظامیانی که حمایت خود را از این گروه اعلام کرده‌اند، وفادار نمانده است. ایمن‌الظواهری^۱ از اعلام اسامی شورشیان مسلح در قفقاز شمالی به‌عنوان اعضای شبکه تروریستی در سراسر جهان امتناع می‌کند (Vatchagaev, 2013:195). مسئله قاچاق انسان و قاچاق اسلحه مقوله تهدیدآمیز دیگری برای روسیه است که در کنار وقوع این تهدید، پیامدهای بهداشتی از جمله گسترش ایدز، افزایش جرایم سازمان‌یافته و تروریسم مخصوصاً در حوزه قفقاز شمالی نیز روندی روبه رشد پیدا خواهند نمود (Isachenkov, 2013:33-50).

تهدید مهم و حساس دیگر وضعیت اقتصادی ضعیف و عقب‌ماندگی روسیه در صنعت و فناوری‌های نوین^۲ است. اقتصاد روسیه میراث برنامه «ساختمان سوسیالیسم^۳ در یک کشور» دوره استالین^۴ است (کولایی، ۱۳۸۹: ۸۵). به‌علاوه تحریم‌های اعمال‌شده پس از بحران اوکراین توسط ایالات‌متحده آمریکا و اتحادیه اروپا آثار ناگواری بر فضای سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی در کشور خواهد داشت که در حال حاضر میزان تأثیر آن قابل محاسبه نیست (Kuchma, RBTH, 2014). این دغدغه در فدراسیون روسیه نیز تاکنون وجود داشته و در سند اخیر امنیت ملی این کشور نیز مورد تأکید ویژه قرار گرفته است. روسیه دارای وابستگی اقتصادی به اتحادیه اروپا به‌ویژه در «بخش فناوری^۵» است. این کشور برای موفقیت برنامه‌های توسعه اقتصادی و تحقق هدف‌های دولت خود به اقتصاد دانش‌محور اتحادیه اروپا نیازمند است (پورا احمدی و خوشکار، ۱۳۹۱: ۵۳). بر اساس سند راهبرد امنیت ملی ۲۰۰۹، فدراسیون روسیه می‌بایست در چشم‌انداز میان‌مدت به جمع پنج کشور جهان به لحاظ اقتصادی وارد شود. بر این اساس سند امنیت ملی می‌بایست تا سال ۲۰۲۰، عقب‌ماندگی در زمینه توسعه فناوری‌های پیشرفته؛ عقب‌ماندگی در امر گذر به نظام جدید فناوری؛ وابستگی به واردات تجهیزات علمی، دستگاه‌ها، مؤلفه‌های الکترونیکی و مواد راهبردی؛ مسئله انتقال غیرقانونی فناوری‌های دارای قابلیت رقابت روسیه به خارج را مرتفع سازد (Russia's National Security ..., 2009).

در واقع، تهدید اصلی راهبردی امنیت ملی در زمینه اقتصاد عبارت هستند از حفظ

1. Ayman al-Zawahiri

2. New Technologies

3. Socialism

4. Stalin

5. IT Sector

الگوی صادرات مواد اولیه (خام فروشی) در توسعه و وابستگی زیاد به شرایط اقتصادی خارجی، عقب‌ماندگی در طراحی و پیاده‌سازی فناوری‌های پیشرفته، آسیب‌پذیری نظام مالی ملی از اعمال افراد غیرمقیم و سرمایه خارجی سوداگرانه و آسیب‌پذیری زیرساخت‌های اطلاعاتی آن، وخامت اوضاع و تحلیل رفتن منابع اولیه، تحدید استخراج و ذخایر زیرزمینی مهم و سودمند به لحاظ راهبردی، نارسایی و بی‌کفایتی کاری رو به رشد، باقی ماندن سهم قابل‌توجهی از اقتصاد سایه، شرایط برای فساد اداری و جرم‌زایی در مناسبات مالی خانوادگی، توسعه نابرابر مناطق (Russian National Security ... 2015).

تهدیدهای دیگری هم در حوزه بین‌المللی وجود دارد که روسیه آنها را متوجه امنیت خود می‌داند. از جمله مسئله بازگشت یک‌جانبه‌گرایی^۱ آمریکا به عرصه روابط بین‌الملل است. نظرسنجی‌های جدید نشان می‌دهد که برداشت از ایالات متحده به‌عنوان یک تهدید برای امنیت ملی روسیه در میان نخبگان روسیه بسیار جدی و در حد بسیار بالایی می‌باشد (Werning Rivera, 2016:2)، همچنین نگرانی از تلاش برخی قدرت‌ها جهت برهم زدن موازنه راهبردی^۲ است. مسئله استقرار سپر دفاع ضد موشکی آمریکا از جمله مهم‌ترین مناقشات راهبردی میان دو طرف در دوره پساجنگ سرد تلقی می‌شود. استقرار بخش‌هایی از سپر دفاع ضد موشکی آمریکا در اروپا از جمله موضوعات امنیتی و ژئوپلیتیک مهم در روابط روسیه و ایالات متحده است که با اخلال در توازن راهبردی اروپا، تغییر بنیادی موقعیت ژئوراهبردی این قاره، تحت تأثیر قرار دادن موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات و تهییج مسابقه تسلیحاتی، اسباب نگرانی‌های زیادی در مسکو بوده است. روسیه تحرکات آمریکا در این زمینه را تلاش برای کسب «برتری راهبردی»^۳ و «بازی با حاصل جمع صفر»^۴ می‌داند که هم‌زمان تضعیف عمق راهبردی^۵، انقباض ژئوپلیتیک^۶ و بیرون‌گذاری روسیه از ترتیبات اروپایی را هدف‌گذاری کرده است (ابرار معاصر، ۱۳۹۱: ۲۰۲). نظر به این مساله است که فدراسیون روسیه دارای یک منطق هژمون‌ستیز در عرصه بین‌المللی است و مخالف هرگونه یک‌جانبه‌گرایی می‌باشد. بر این اساس برای روسیه نکته مهم این است که در یک فضای بین‌المللی چندجانبه‌گرایانه از طریق

¹. Unilateralism

². Strategic Balance

³. Strategic Superiority

⁴. Zero-sum Game

⁵. Strategic Depth

⁶. Geopolitical Contraction

همکاری و مشارکت با سایر کنشگران و قدرت‌ها، بدون پرداخت هزینه و تقابل با قدرت‌های دیگر، مانع شکل‌گیری و تثبیت نظام تک‌قطبی و یک‌جانبه‌گرا گردد (Layne, 2006: 35-36). به همین دلیل فدراسیون روسیه در حال افزایش همکاری با شرکای خود در چارچوب سازمان‌های بریکس^۱ (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی)، ریک^۲ (روسیه، هند، چین)، سازمان همکاری شانگهای^۳، انجمن «همکاری‌های اقتصادی آسیا-اقیانوسیه»^۴، گروه «بیست و یک»^۵ و سایر نهادهای بین‌المللی است (Russian National Security ... 2014).

تهدید دیگر گسترش ناتو به سوی مرزهای روسیه و برهم خوردن موازنه قدرت منطقه‌ای است. روسیه به‌طور کلی با گسترش ناتو به شرق مخالف است. دلیل عمده این مخالفت، تلاش برای حفظ هژمونی منطقه‌ای و حفظ غشای امنیتی منطقه حائل فدراسیون روسیه است. دلیل دیگر هراس از برهم خوردن موازنه موجود نیروها در نزدیکی مرزهای فدراسیون روسیه است. این وضعیت علاوه بر این که روسیه را از عمق راهبردی در منطقه خارج نزدیک^۶ محروم می‌کند، می‌تواند از طریق فعالیت اطلاعاتی و سایر اقدامات سرویس‌های ویژه، سازمان‌های امنیتی خارجی و برخی از اشخاص، فضای مناسبی را برای رقبای این کشور جهت وارد نمودن آسیب به امنیت فدراسیون روسیه فراهم آورد (Oguz, 2015:3).

بر این اساس تأمین امنیت و حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی کشورهای حوزه اوراسیا تحت عنوان حوزه خارج نزدیک برای روسیه اهمیت بسیار زیادی دارد و در حوزه منافع امنیتی آن قرار دارد. نوع نگاه روسیه به این منطقه، باعث خلق مفهوم جدیدی تحت عنوان آیین مونروئه روسی در سیاست خارجی و امنیتی روسیه شده است. براین مبنا، روسیه نه تنها دیگران را از دخالت در این مناطق بازمی‌دارد، بلکه حق مداخله برای خود در جمهوری تازه استقلال‌یافته را محفوظ می‌شمارد (احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸: ۹).

در دومین نسخه دکترین نظامی روسیه در سال ۲۰۰۰، روسیه به نسبت نسخه سال ۱۹۹۲، دامنه و گستره تهدیدهای امنیتی را توسعه داد و در آن نگرانی از تهدیدها و درگیری‌های ژئوپلیتیک را مطرح نمود. این امر خود نشان‌دهنده ترس روسیه از گسترش حضور غرب در حوزه

^۱ . Brazil, Russia, India, China, and South Africa (BRICS)

^۲ . Russia, India, China (RIC)

^۳ . The Shanghai Cooperation Organization

^۴ . Asia-Pacific Economic Cooperation forum

^۵ . Group of Twenty

^۶ . Near Abroad

نفوذ این بازیگر در منطقه اوراسیا است (Russia's Military Doctrine, 2000). در دکترین نظامی جدید روسیه که در سال ۲۰۱۴ تنظیم شده است، افزایش قدرت بالقوه ناتو و نزدیکی اعضای اصلی ناتو به مرزهای فدراسیون روسیه جزء خطرات اصلی و نظامی متوجه این کشور تصویر شده است (The Military Doctrine of ... 2015). پیرامون سیاست خارجی روسیه در حوزه ژئوپلیتیک اتحاد جماهیر شوروی یکی از عوامل تأثیرگذار، پیشینه تاریخی در شکل دادن به هویت روس است. طرفداران و صاحبان این تفکر (هویت و ملی‌گرایی روسی) در چارچوب مباحث ملی‌گرایی و با برنامه ملی‌گرایی قومی توسعه یافته‌اند و بر احیای تناسب جغرافیایی میان دولت و ملت و ایجاد دولت جدید در منطقه سکونت روس‌ها و سایر اقوام اسلاو شرقی اصرار دارند که این به معنای تجدید اتحاد روسیه، بلاروس، بخشی از اوکراین و قزاقستان شمالی است و تسلط بر حوزه ژئوپلیتیک اتحاد جماهیر شوروی سابق است (زویلف، ۱۳۹۳: ۳۸-۳۹).

مؤلفه ژئوپلیتیک و منطق ارضی در سیاست خارجی روسیه، اهمیت و جایگاه و اعتبارش همچون منطق سرمایه‌داری قدرت برای رهبران و تصمیم‌گیرندگان آمریکا است. از طرفی روسیه در چارچوب یک نظم ژئوپلیتیک امنیت خود را تعریف می‌کند و از دیگر سو، فرصت برای بسط سلطه فرامرزی را تنها در چارچوب نظم ژئوپلیتیک آن‌هم از نوع مطلوب روسی، امکان‌پذیر می‌داند. با مورد توجه قرار دادن این واقعیت، می‌توان فهمید که چرا برداشت ژئوپلیتیک در طراحی استراتژیک روسیه تا این اندازه مهم است (دهشیار، ۱۳۹۳: ۹۸).

در خصوص ساختار تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی فدراسیون روسیه باید یک نکته مهم را مدنظر داشت، و آن هم این که این ساختار در الگوی رفتاری روسیه در عرصه بین‌الملل بسیار موثر است. در واقع در فدراسیون روسیه تصمیم‌گیری‌های استراتژیک متمرکز است و رسانه‌ها و افکار عمومی در آن چندان دخیل نیستند و گرچه فدراسیون روسیه در فضای پسا جنگ سرد در عرصه سیاست خارجی دچار نوعی ابهام گردید، اما همچنان همان منطق دوران اتحاد جماهیر شوروی در عرصه ژئوپلیتیک و حوزه اوراسیا و هارتلند حفظ شده است. از طرفی، مشکلات و چالش‌های عدیده دوره پس از شوروی و سیاست‌های یلتسین از جمله بحران اقتصاد کلان، فساد گسترده در نظام اقتصادی و اجتماعی، ضعف‌های اداری و اجرایی، آشفته‌گی‌های نهادی، چندپارگی جامعه سیاسی، جامعه مدنی نوظهور و ضعیف و از همه مهم‌تر از دست رفتن جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل در فضای پسا شوروی، دست‌آویز مناسبی برای

«سیلاویک^۱» های کرملین به رهبری پوتین برای تمرکز قدرت بود. پوتین در دوران ریاست جمهوری خود به تکرار (مخصوصاً دوره اول) به صراحت و به روشنی تاکید کرده و اقدامات وی نیز گواه آن بود که تمرکز قدرت و ایجاد دولتی قدرتمند اصل اساسی شیوه حکومت‌مداری آن در هر دو حوزه داخلی و خارجی بود. او تمرکز قدرت در دولت را کارآمدترین سازوکار برای رفع مشکلات، بحران‌ها و نابسامانی‌های سیستمی و مهم‌ترین اصل توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مرحله وقت روسیه (دوران گذار) می‌دانست و بر همین اساس از ابتدای به دست گرفتن قدرت عزم خود را برای ایجاد دولتی قدرتمند و متمرکز جزم و ارجحیت «دیکتاتوری قانون» بر «حکومت قانون» تاکید نمود. بر این اساس در مدت نسبتاً کوتاهی توانست از طریق اصلاحات «از بالا» راهبرد تثبیت و تمرکز قدرت در کرملین را تا حد قابل ملاحظه‌ای به انجام برساند (نوری، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۴).

باید اذعان داشت که سیاست خارجی فدراسیون روسیه در دهه نود میلادی دوره‌ای از آشفتگی شدید را پشت سر گذاشت که ضعف ادراک از تحولات محیطی، عدم توان سناریوپردازی، تصمیم‌گیری نابسامان و منفعلانه مشخصه آن بود. روسیه در این دوره به کشوری غیرقابل پیش‌بینی با اهداف نامشخص تبدیل شده بود که جهت‌گیری‌های خارجی آن به گونه‌ای مکرر و به سرعت تغییر می‌یافت. این وضعیت به گونه‌ای بود که صاحب‌نظران سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی روسیه در این دوران را با بحران‌های گسترده مفهومی و نهادی همراه می‌دانستند. بسیاری از اهداف و راهبردها با واقعیت‌های موجود سازگار نبود و ابهام در هویت و ارزش‌ها مانع ایجاد راهبردی جامع شد که فدراسیون روسیه بتواند در چهارچوب آن به تعریف منافع، اهداف، دوستان و دشمنان خود مبادرت و به تنظیم رفتارهای خود بر اساس آن اقدام نماید. از طرفی دیگر در این دوران کشور روسیه با تهدیدهای مختلفی در دو بعد داخلی و خارجی روبرو بود که هر لحظه امنیت ملی این کشور را تهدید می‌نمود. با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین، سیاست خارجی فدراسیون روسیه دچار تحول اساسی گردید و این کشور برای تامین منافع ملی و امنیت در عرصه سیاست خارجی، کدهای ژئوپلیتیک خود را به صورت عمل‌گرایانه انتخاب نموده است (کولائی و نوری، ۱۳۸۹: ۲۲۲).

درواقع باید اذعان داشت که این تحول به طور عمده تحت تاثیر تهدیدهای امنیتی مختلفی بود که موجبات شکنندگی ملی این کشور گشته بود و براساس آن پوتین تلاش

^۱ . Siloviki (Silovye Struktury)

نمود که به مناسب‌ترین نحو امنیت روسیه تضمین شود و در عین حال نفوذ منطقه‌ای و جهانی روسیه ضمن اتکا به منابع عینی قدرت افزایش یابد (Trenin and Lo, 2005: 12). در واقع، پوتین با اقدام به تفسیر و بازیابی واقعیت‌ها و تأکید بر اندیشه قدرت بزرگ هنجارمند، ضمن توجه جدی به ضرورت سازگاری در عرصه خارجی و بازگشت روسیه در عرصه بین‌الملل به‌عنوان یک قدرت بزرگ با اتخاذ رویکردی عمل‌گرایانه در عین توجه و تأکید بر ضرورت‌ها و قابلیت‌های روسیه به عملیاتی کردن این اهداف همت گماشت (Trenin, 2004). در حقیقت، عمل‌گرایی پوتین موجب شد که در الویت‌های فدراسیون روسیه تغییر ایجاد گردد و در تغییر رویکرد سیاست خارجی روسیه نقش موثری را ایفا نماید. روسیه در دوران پوتین با محاسبه و تحلیل واقع‌بینانه از محدودیت‌ها، ضعف اقتصادی و تهدیدهای متوجه خود، ضعف‌های اقتصادی و تهدیدهای امنیتی را عامل مهمی در چگونگی سیاست خارجی خود قلمداد نموده و بر این اساس تعریفی جدید از رابطه میان قدرت و اقتصاد عرضه عرضه نموده است. درحقیقت رویکرد عمگرایانه پوتین مسیرش در جهت تضمین کارآمدی اقتصادی بسیار بالا بوده و در عین حال با تکیه بر سازوکار اقتصادی و مهار و کنترل تهدیدهای مختلف داخلی و خارجی درصدد است که قدرت روسیه در عرصه جهانی احیاء نماید (Charap, 2004: 58).

از طرفی دیگر، بحران اوکراین، الحاق کریمه^۱ به روسیه و حمایت از معترضان در شرق اوکراین منجر به این شد که بسیاری از ناظران این‌گونه استدلال نمایند که یک تغییر اساسی در سیاست خارجی کرملین به وجود آمده است. استدلال جدید این بود که سیاست خارجی روسیه یک تغییر چارچوب فکری از سیاست خارجی دولت‌محور به سیاست خارجی معطوف به قومی - ملی محور قرار گرفته است. پوتین تلاش‌های خود را برای به‌دست گرفتن سرزمین‌های بیشتر در اوراسیا و اروپا برای کسب برتری در اوراسیا در پیش گرفته و همانند ملی‌گرایان دهه نود به رویکردهای ژئوپلیتیک به خصوص در حوزه جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی برای نفی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و کسب جایگاه برتر در نظام بین‌الملل روی آورده است (Tsygankov, 2015: 281). همه این موارد نشان‌دهنده تاثیرات مولفه‌های فرهنگ استراتژیک بر سیاست خارجی فدراسیون روسیه می‌باشد که الگوی رفتاری این بازیگر را در حوزه سیاست خارجی‌اش مشخص نموده است.

^۱. Crimea

در یک مفهوم کلی روسیه تحت تاثیر فرهنگ استراتژیک خود خواستار آن است که جایگاه حقیقی خود را - رسیدن به جایگاه قدرت بزرگ- به دست آورد. از این رو است که روس‌ها برای مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی خود انگاره و اندیشه قدرت بزرگ را نقطه کانونی قرار داده است. بر این اساس فرهنگ استراتژیک تدافعی با داشتن عناصری همانند گفتمان ملی‌گرایی روس و هویت اسلاو- ارتدوکس، اقتدارگرایی و تصمیم‌گیری متمرکز و صورت‌تهدید و نگاه توسعه‌طلبانه نسبت به حوزه ژئوپلیتیک اتحاد جماهیر شوروی و قائل شدن سه حلقه امنیتی برای خود (فدراسیون روسیه، جمهوری‌های خودمختار، کشورهای مستقل مشترک المنافع)، هر کدام به‌عنوان فضاهای گفتمانی عمل نموده‌اند تا گفتمان سیاست خارجی فدراسیون روسیه در دوران پوتین به یک گفتمان عمل‌گرایانه مبدل گردد که نقطه مرکزی آن، آنچنان که گفته شد اندیشه قدرت بزرگی و تبدیل شدن به یک هژمون منطقه‌ای است. البته باید توجه داشت که این گفتمان فرهنگ استراتژیک تدافعی در مواقعی که تصورات تهدید به تهدیدهای مستقیم و عینی مبدل شده‌اند، شاهد یک سیاست خارجی تهاجمی نیز بوده است، اما در کل باید این نکته را در نظر داشت که مولفه‌های فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه عموماً تدافعی است و هدف غایی آن تبدیل این بازیگر به یک قدرت بزرگ مدرن هنجارمند در فضایی چندجانبه‌گرایانه در عرصه مدیریت تحولات نظام بین‌الملل است.

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی بسته به اینکه در چه کشوری است و چه ضروریات اجتناب‌ناپذیری دارد، می‌تواند دارای مؤلفه‌های گوناگونی باشد و بر همان اساس تدوین گردد. از طرفی، فرهنگ استراتژیک ماحصل تجربه تاریخی است. از سوی دیگر، از آنجایی که این تجربه‌ها در میان دولت‌ها متفاوت هستند، دولت‌های مختلف، فرهنگ‌های استراتژیک مختلفی را دارا هستند و در عین حال میان فرهنگ استراتژیک و رفتار استراتژیک یک رابطه عمیق وجود دارد. چنانکه در بخش‌های گذشته‌ی مقاله ذکر شد، فرهنگ استراتژیک تدافعی فدراسیون روسیه تأثیر ژرفی را بر کلان استراتژی‌ها و رویکردهای این کشور در عرصه سیاست خارجی داشته است.

باید به این نکته مهم توجه داشت که فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه همچون یک ذره‌بین عمل می‌نماید که برای تحلیل دقیق‌تر، می‌توان از طریق آن ارتباط میان اهداف، انگیزه و کنش‌های بین‌المللی این بازیگر بزرگ را بهتر دید و الگوهای رفتاری آن در مدیریت بحران‌های بین‌المللی همچون بحران اوکراین و سوریه را بهتر ارزیابی و بررسی نمود. مولفه‌های فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه به‌عنوان یک میراث پایدار برای سالیان متمادی در تفکر استراتژیک یک کشور باقی مانده است. در حقیقت فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه ترکیبی همگرایانه از ملاحظات و ادراکات فرهنگی، حافظه تاریخی جمعی و تاثیرات آنها بر تحلیل سیاست‌های امنیتی دولت و الگوهای رفتاری آن در عرصه نظام بین‌الملل است.

ویژگی‌های ژئوپلیتیک و نگاه توسعه‌طلبانه، اندیشه قدرت بزرگی و تلاش برای هژمون منطقه‌ای شدن، اقتدارگرایی غالب، گفتمان ملی‌گرایی روسی و هویت اسلاو- ارتدوکس و تصور تهدید، مولفه‌هایی هستند که ریشه فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه را تشکیل می‌دهند و در عین حال بر تصمیم‌گیری استراتژیک و سیاست خارجی فدراسیون روسیه تاثیر عمیق داشته‌اند. در واقع، فدراسیون روسیه در مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی و تصمیم‌سازی استراتژیک خود، پایه را بر توجه به این مولفه‌ها گذاشته است. بر این اساس روسیه در عرصه سیاست خارجی استراتژی‌هایی همچون تعامل‌گزینشی، موازنه‌گرایی نرم و تأکید بر چندجانبه‌گرایی، راهبرد قدرت بزرگ مدرن هنجارمند، اقتصادی کردن سیاست خارجی، سیاست نگاه به شرق، تقابل با بنیادگرایی و تروریسم و نیز نهادگرایی سیاسی و امنیتی روس‌محور در منطقه اوراسیا را به‌کار بسته است.

آنچنان که گذشت فرهنگ استراتژیک، زمینه لازم را برای فهم و ادراک سیاست خارجی بازیگران مهیا می‌نماید و در این میان مولفه‌های فرهنگ استراتژیک فدراسیون روسیه این ادراک زمینه‌مند را مهیا می‌نمایند. در حقیقت برای فهم و ادراک تصمیم‌گیری‌های استراتژیک روسیه، فرهنگ استراتژیک این کشور همچنان لازم و ضروری جلوه می‌نماید. تصمیم‌گیری‌های استراتژیک توسط سیاستمداران روس و نهادهای وابسته به آنها انجام می‌گیرد و از طرفی یک تصمیم‌ساز استراتژیک همچون ولادیمیر پوتین نمی‌تواند همچون یک لوح سپید و بدون پیش فرض ذهنی به مسائل امنیتی بپردازد، بلکه کسی همچون پوتین که در روند تصمیم‌سازی استراتژیک فدراسیون روسیه درگیر است، یک انسان فرهنگ‌پذیر است که دارای اعتقادات، فرضیات و هنجارهایی است که دانش او را برای کنش و عمل

تشکیل می‌دهد. در حقیقت رفتار استراتژیک پوتین تحت تاثیر فرهنگ روسیه است چرا که فرهنگ و حافظه تاریخی روسیه آن چیزی است که به عمل معنا می‌دهد. بنابراین، فرهنگ استراتژیک برای درک و فهم رفتار استراتژیک دولت روسیه و ولادیمیر پوتین و دیگر تصمیم‌سازان روسیه لازم و ضروری است در واقع این مفهوم، یک عامل همیشه حاضر است که به شکل‌گیری تصمیم‌گیری استراتژیک کمک می‌نماید.

بر این اساس در روند تصمیم‌سازی استراتژیک و تلاش برای ارتقای جایگاه روسیه، پوتین با تاکید بر فرصت‌طلبی راهبردی و همچنین نظر به اهمیت زیاد عوامل موثر بر سیاست خارجی عمل‌گرایانه که مبتنی بر عینی‌گرایی است، اقتصادی کردن سیاست خارجی را بسیار مورد توجه قرار داد. با توجه به اینکه روسیه از جانب تهدیدهای بسیاری احساس خطر می‌کرد، تعامل‌گزینی یک مولفه بسیار کارآمد در سیاست خارجی عمل‌گرایانه پوتین محسوب می‌شد که چندکارایی داشت؛ اول: توسعه مفهوم سیاست خارجی و امنیتی روسیه به دو بعد سخت و نرم؛ دوم ضمن تفکیک فرصت‌ها و تهدیدهای کشور در یک گستره وسیعی از ابعاد نرم و سخت، تلاش گردید که منافع کشور در حوزه‌های گوناگون بر اساس اصل شرط‌بندی بر روی قوی‌تر و همکاری با کارآمدترین طرف و بازیگر خارجی تامین نماید. تاکید بر روی مبارزه با تروریسم هم نیز برای تقابل با سرایت تروریسم به حلقه‌های امنیتی این کشور و همچنین ممانعت از حاکمیت ژئوپلیتیک تروریسم با حمایت غرب و به ضرر روسیه و تقویت سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا بود به همین خاطر است که در عمل سیاست‌گرایش به سمت شرق، تاکید بر چندجانبه‌گرایی و موازنه نرم را در دستور کار قرار داد. درحقیقت روس‌ها امیدوار هستند با اتخاذ این سیاست‌ها گستره تهدیدهای امنیتی متوجه خود را کاهش دهند و اهداف غایی فدراسیون روسیه را در عین حال جامه عمل بپوشانند.

منابع و مأخذ

- احمدیان، قدرت و طهمورث غلامی (۱۳۸۸)، «آسیای مرکزی و قفقاز، عرصه تعارض منافع روسیه و غرب»، دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۴، تابستان و پاییز.
- بیلینس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۸)، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- حسینی، سیده مطهره، شیراوند، صارم و معبودی نژاد، فرشته (۱۳۹۴)، «تحلیل گفتمانی تقابل هویت و ملی گرایی روسی با هویت و قومیت گرایی چینی»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷، پاییز.
- جعفری ولدانی، اصغر و رحمتی پور، لیلا (۱۳۹۲)، «فرهنگ استراتژیک و الگوی رفتاری چین در مدیریت بحران های بین المللی (مطالعه موردی سوریه)»، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۶، پیاپی ۳۶، پاییز.
- خبیری، کابک (۱۳۷۸)، «گفتمان سازنده گرایی در روابط بین الملل»، گفتمان و تحلیل گفتمانی: مجموعه مقالات، انتشارات فرهنگ گفتمان.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین: گریزناپذیری بحران»، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱.
- زویلف، ایگور (۱۳۹۳)، «مرزهای دنیای روسی»، ماهنامه دیدگاه ها و تحلیل ها، شماره ۲، جلد ۱.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی هجومی روسیه و موازنه استراتژیک اروپایی»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۴.
- کلاشی، ناهیده (۱۳۸۹)، «نقش و جایگاه کلیسای ارتدوکس در نظام سیاسی روسیه ۱۹۱۷-۲۰۱۰»، مجله عرفان و ادیان، شماره دوم، سال چهل و سوم.
- متقی، ابراهیم و حجت کاظمی (۱۳۸۶)، «سازهانگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۴، زمستان.
- نوری، علیرضا (۱۳۸۹)، سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین، چاپ اول، تهران، دانشگاه جامع امام حسین (ع)،
- کولایی، الهه و نوری، علیرضا (۱۳۸۹)، «عمل گرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان.
- کاشفی، شهاب (۱۳۹۲)، «تصور تهدید و امنیت ملی روسیه»، روزنامه مردم سالاری، نسخه شماره ۳۴۲۸، پانزدهم اسفندماه.

- شورای غیردولتی روابط خارجی موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران (۱۳۹۱)، *کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS): ویژه مسائل استراتژیک روسیه*، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول، تهران.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲) «سازهانگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی» فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷، شماره ۴، زمستان.

- Al-Rodhan, Nayef (2015), *Strategic Culture and Pragmatic National Interest*, *Global Policy*, Available at: <http://www.globalpolicyjournal.com/blog/22/07/2015/strategic-culture-and-pragmatic-national-interest>, Accessed on: 21/02/2017.
- Booth, Ken (2005), "Strategic Culture: Validity and Validation", *Oxford Journal on Good Governance*, Vol. 2, No. 1.
- Balamir Coşkun, Bezen (2007), "Does Strategic Culture Matter? Old Europe, New Europe and the Transatlantic Security", *Perdiction*, Summer-Autumn.
- De Maio, Giovanna (2016), "Russia's View of Ukraine after the Crisis", *Instituto Affari Internazionali*, Working Papers, Vol.16, No.4.
- Eitelhuber, Norbert (2009), "The Russian Bear: Russian Strategic Culture and What it Implies for the West", *CONNECTIONS*, The Quarterly Journal, Volume IX, Number 1, Winter, Partnership for Peace Consortium of Defense Academies and Security Studies Institutes.
- Evans, Graham, Richard Newnham (1998), *the Penguin Dictionary of International Relations*, London: Penguin Books.
- Facon, Isabella (2016), *Russian Strategic Culture in the 21st Century: Redefining the West-East Balance*, The National Bureau Of Asian Research, Available at: <http://nbr.org/publications/issue.aspx?id=338>, Accessed on: 21/01/2017.
- Glenn, John (2009), 'Realism Versus Strategic Culture: Competition and Collaboration', *International Studies Review*, Vol. 13, No. 2.
- Godzimirski, Jakub M (2008), "Putin and Post-Soviet Identity: Building Blocks and Buzz Words", *Problems of Post-Communism*, No. 55(5).
- Gray, Colin S. (1999), "Strategic Culture as Context: The First Generation of Theory Strikes Back", *Review of International Studies*, Vol. 25, No. 1.69.
- Hudson, Valerie M.ed (1997), *Culture and Foreign Policy*, Boulder: Lynne Rienner.
- Hopf, T (1998), "The Promise of Constructivism in International Relation Theory". *International Security*, Vol 23, No,1. Reprinted in Linklater, Ed.

- Iain Johnston, Alastair (1995), *Thinking about Strategic Culture*, International Security, Volume 19, Number 4, Spring 1995.
- Johnston, Alistair Iain (1995), 'Thinking about Strategic Culture', *International Security*, Vol. 19, No. 4.
- Komrij, Frank (2012), Strategic Culture and Divergent Security Policies of European States, International Relation Studies, Available at: <http://www.e-ir.info/2012/06/17/strategic-culture-and-divergent-policies-of-european-states/>, Accessed on: 2017/02/12.
- Kennan , George (July 1947), "The Sources of Soviet Conduct," Foreign Affairs, Available at: www.foreignaffairs.org/19470701faessay25403/x/the-sources-of-soviet-conduct.html. Accessed on: 21/01/2017.
- Poore, Stuart (2003), 'What is the Context? A Reply to the Gray-Johnston Debate on Strategic Culture', *Review of International Studies*, Vol. 29.
- Payne, Daniel, P (2015), "Paper Examines Russian Orthodoxy's Influence on Kremlin Foreign Policy", Available at: <http://www.eurasianet.org/node/76086>, Accessed on: 21/02/2017.
- President of the Russian Federation (2015), The Military Doctrine of the Russian Federation, on December 25, 2015, No. Pr.-2976, Available at: <http://www.theatrum-belli.com/the-military-doctrine-of-the-russian-federation>. Accessed on: 30/08/2017.
- President of the Russian Federatio (2000), Russia's 2000 Military Doctrine, 21 April, Available at: <http://www.nti.org/analysis/articles/russias-2000-military-doctrine>. Accessed on: 30/08/2017.
- Pivovarov. Jurij (2003), "Politieskaja Istorija Rossii", Cited in Falk Bomsdorf.
- Beckman,James (2007), *Comparative Legal Approaches to Homeland Security and Anti-Terrorism*, Hampshire: Ashgate Publishing.
- Bendersky, Yevgeny (2005), "Russia's Future Foreign Policy: Pragmatism in PINR, Power and Interest", *News Report*.
- Charap, Samuel(January- February 2004), " The Petersburge Experience: Putin's Political Career and Russian Foreign Policy". *Problems of Post-Communism*.51(1).
- Isachenkov, Vladimir (2013), "Russia Suicide Bombing: Attack On Train Station Kills At Least 15 In Volgograd", *Huffington Post*, 29 December, Available at: http://www.huffingtonpost.com/2013/12/29/russia-suicide-bombing_n_4514606.html>, Accessed on: 2 June 2015.
- Kuchma, Anna (2014), "*Russian economy in recession - Alexei Ulyukayev*", Available at: http://in.rbth.com/economics/russian_economy_in_recession_alexei_ulyukayev_35259.html, Accessed on: 18 May 2015.
- Kaddorah, Emad (2014), "Flashpoint Ukraine: The Pivot of Geography in Command of the West's Eastern Gateway", *Arab Center for Research and Policy Studies*.

- Kuchins, Andrew and C- Zevelev Igor A (2012), “Russian Foreign Policy: Continuity in Change”, *The Washington Quarterly*, Winter, No. 35.
- Layne, C (2006), “The Unipolar Illusion Revisited: The Coming End of the United States”, *Unipolar Moment, International Security*, Routledge, Vol. 31.
- Margolis, Eric S (2010), “Chechnya: We Will Make You Feel What We Feel”, *Huffington Post*, Available at: http://www.huffingtonpost.com/eric-margolis/chechnya-we-will-make-you_b_530264.html, Accessed on: 27 May 2014.
- Tsygankov, Andrei (2015), “Vladimir Putin's Last Stand: The Sources of Russia's Ukraine Policy”, *Post-Soviet Affairs*, Vol. 31, No. 4.
- President of the Russian Federation (2014), (Military Doctrine of the Russian Federation, Accessed on: 2015/10/25, Available at: <https://www.offiziere.ch/wp-content/uploads-001/2015/08/Russia-s-2014-Military-Doctrine.pdf>.
- President of the Russian Federation (2009), Russian National Security Strategy 2020, 12 May 2009 No. 537, Available at: <http://rustrans.wikidot.com/russia-national-security-strategy-to-2020>.
- President of the Russian Federation (2015), Russian National Security Strategy 2016, Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/51129>. Accessed on: 15/01/2017.
- Trenin, Dmitri (2004), “New Tendencies in Russia's Foreign Policy”, *Carnegie Endowment for International Peace*, Available at: <http://carnegieendowment.org/2004/02/25/new-tendencies-in-russia-s-foreign-policy/96me>, Accessed on: 14/02/2017.
- Trenin, Dmitri & Bobo Lo (March 2005), “The Landscape of Russian Foreign Policy Decision-Making”. *Carnegie Endowment for International Peace*. 1-32. HTML, Available at: <http://www.carnegieendowment.org>.
- Oğuz, Şafak (2015), “NATO's Mistakes That Paved The Way For Russia-Ukraine Crisis”, *Karadeniz Araştırmaları*, No. 45. Russland: Rückkehr in die Weltarena, Berlin: SWP-Zeitschriftenschau.
- Ritbergger, Volker (2002), Approaches to the Foreign Policy Derived from International relations the Ories, *Paper Prepared Annual Meeting of the International Studies*, New Orlean, and March.
- Smith, Anna Maie (1998), “Laclau and Mouffe the Redical Democratic Imaginary”, London, Reutledge.
- Sinovets, Polina (2016), “From Stalin to Putin: Russian Strategic Culture in the XXI Century, Its Continuity, and Change “, *Philosophy Study*, , Vol. 6, No.7.
- Snyder, Jack L (1977), *The Soviet Strategic Culture: Implications for Limited Nuclear Options*, Santa Monica: Rand Corporation.
- Wendt, Alexander (1994), “Collective Identity Formation and the International State System,” *American Political Science Review* 88, No.2.

- Wendt, Alexander (1995), "Constructing International Politics," *International Security*, 20, No.1.
- Wyllie, I. H (2006), *Measuring Up: the Strategies as Strategy*, in R. Dann Reuther and J. Peterson (ed.), *Security Strategy and Transatlantic Relations*, London: Rutledge.
- Werning Rivera Sharon (2016), *THE RUSSIAN ELITE 2016: PERSPECTIVES ON FOREIGN AND DOMESTIC POLICY*, Hamilton College Levitt Poll, May 11, 2016, Version 2.0.
- Zvyagelskaya, Irina (2015), *Russia in a Changing Middle East*, Task Force on Cooperation in Greater Europe, December 2015 Meeting Briefing Document Russian International Affairs Council (RIAC) Contribution.